

# زبان فارسی

و شاهکار جاودانی فردوسی

بقلم آقای دبستانی

نماینده محترم مجلس

اداء وظیفه بنده را وادار نمود که با تهنی دستی و کمی سرمایه علمی بنوشتن این مقال  
مبادرت ورزد چه شکر احسان و حق شناسی و تقدیر زحمات گذشتگان فریضه انسان و بالعکس که ان نعمت  
یا غفلت از اداء شکر منافی مردی و مردمی است.

قبل از شروع باصل مطلب بایست بطور مقدمه چندمطلب را اجمالاً ایراد کرد. اولاً عرب  
چه معامله ای با کتب ایرانیان کرده دوم فارسی زبانان چه تأثیری بعد از استیلاء عرب در ادبیات عربی  
داشته اند سوم ترویج ادبیات فارسی از چه ناحیه و چه اشخاص شروع شده است .

مسئله اولی غالباً محل بحث میشود که پاره ای اشخاص بکلی منکر این هستند که ایرانی  
ها قبل از عرب و در دوره ساسانی دارای کتب مدونه ادبی و فلسفی بوده اند و بالعکس دست بردگری  
باینک غاوی مفرط آمیز نه تنها ادبیات و علوم عربی را مخلوق مساعی و تعلیم ایرانیها دانسته بلکه  
یونان را مقتبس از فروغ دانش فرزنانگان باستان میدانند البته در نظر محقق و ناقد منصف حقیقت مقدم  
و اولی بر متابعت است و لویانکه مخالف احساسات بسیاری هم باشد دلیل عمدتاً منکرین این است که  
اگر ایرانیها دفاتر مدونه قابل ذکر می داشتند ناچار بایستی مقداری از آن باقی ماند در صورتیکه  
فعلاً از دوره ساسانی چیزی باقی نمانده مگر قسمتی از کتاب دینی موسوم به اوستا و بنده برای ابطال  
این قول فقط از منابع عربی استخراجاتی نموده عرضه میدارم .

این خلدون که از نویسندگان متفکر و نالاسفه اجتماعی و مورخین دقیق و هوشکاف است  
در مقدمه خود شرح مبسوطی در تحت فصول متعدده راجع بایاقت و استعداد و ذوق عربی نسبت به  
صنایع و علوم و عمران سیاست نگاشته و در تمام موارد عقیده او نسبت بعرب با توجه دلایل و ذکر  
امارات منفی است و او عرب را قومی مخرب و دارای فکر سطحی و ابن الوقت و بماگر و طالب منافع  
آنی و رعایت احتیاجات فوری بدون ملاحظه عواقب امور و مال اندیشی میدانند و بالاخره متاسف است  
بر نابود شدن کتب ایرانیها بعبارت ذیل : کجا ست آنهمه کتب فارس که با مر عمر در هنگام فتح  
معدوم شد ؟ مؤید این نظر این است که خلیفه ثانی وجود کتاب را غیر از قرآن بدعت میدانسته  
حتی نشر و اشاعه احادیث نبوی را هم نهی می کرده است ( و حسبنا کتاب الله ) گفتن او معروف  
بنابر این مستبعد نیست کتب مجوس و کفار و مشرکین را تقریباً الی الله بامر او آتش زده باشند  
و باید دانست در این عصر بعضیها منکر این قضیه بوده و نمیخواهند گرد عاری بردامن خلیفه  
ثانی بنشینند و جداً برای مدافعه تشبثاتی میکنند و علت هم آنست که میخواهند در مقابل اروپائیهای  
کنونی که حفظ کتاب را فرض میدانند و بحديث ( الحکمة ضالة المؤمن ) عملاً معتقد هستند برسانند  
که اعراب از روز اول منور الفکر و طرفدار تسامح دینی و مبر از عصیت بوده غافل از این که  
شواهد تاریخی زیادی است از سوختن کتابها و تزییق بردانشمندان حتی در عصر عباسیان که علوم  
رواجی داشته و انکار بالنسبه تعدیل شده بوده از آنجمله قطعی در تاریخ الحکما قضیه سوختن کتابخانه  
نواده شیخ عبدالقادر کیلانی را بمباشرت ابن مارستانه در شهر بغداد بامر خلیفه ناصر و حبس بیچاره

صاحب کتابخانه را باجن اسف آمیزی نقل میکند و ابن اثیر اقدام دین پرورانه مستنجد فرزند حلال زاده همین ناصر را که به سنت سنیه پدر بزرگوارش کتابخانه قاضی بغداد را که مشتمل بر کتب ضلال از قبیل شفاء ابن سینا بوده معدوم و نابود کرده و در ازاء مبلغ خطیری جریمه از قتل قاضی صرف نظر کرده می ستاید. ابن تیمیه که از حشویون صرف است اصلاً تالیف کتاب را حرام و بدعت دانسته. باری قاضی عبدالرحمن ابن صاعد اندلسی که مدتها قبل از ابن خلدون کتاب طبقات الامم را تالیف نموده است بعد از اینکه حذقت و استعداد علمی یونانیها و ایرانیها را ستوده در باره عرب میگوید نه استعداد علمی و فلسفی داشته اند نه خداوند چنین نعمتی را بآنها موهبت فرموده است. این ندیم در کتاب فهرست اسامی بسیاری از کتابهای فارسی را که بزبان عربی ترجمه شده بوده تعداد و فصل خاصی هم برای مترجمین و ناقلین از زبان عربی قرارداد داده جاحظ در کتاب بیان و تبیین در مقام مدافعه از عرب ورد قول شعوبی ها که اقوام غیر عرب را از قبیل یونان و فارس در خطابه و شعر بر عرب مزیت می نهاده اند چنین میگوید که انشاء شعر یا خطبه برای عرب غریزه است مانند الهام و ایرانیها و رومیها بوسیله تحصیل و مطالعات طولانی حاذق در فن خطابه یا شعر می شدند. خلاصه عنیده جاحظ این است که افکار عرب سطحی و آبی مثل هر قوم بدوی بود و ملل سائره با تحصیل و ریاضت و اجتهاد و تتبع طولانی در کتب و دفاتر مدونه بارع در کتب و خطابه سرائی می شدند و این موازنه تاچه اندازه صحیح باشد بالملازمه میرساند که ایرانیها اهل کتاب بوده اند (۱) مورخینی که تاریخ پیدایش فلسفه را در اسلام نگاشته اند اتفاق دارند بر اینکه ابن مقفع نخستین کسی است که پاره ای قواعد منطق را بزبان عربی ترجمه کرده و نوبخت فارسی منجم منصور نخستین کسی بوده است که از علم هیئت و نجوم در زبان عرب آثاری گذاشته است و معلوم است که نوبخت و ابن مقفع غیر از زبان عربی و زبان مادری خود که فارسی باشد زبان دیگری را نمی دانسته و سر چشمه معلومات آنها ماخذ های فارسی بوده است.

احمد امین از فضلاء معاصر مؤلف کتاب فجر الاسلام وضحی الاسلام که تطورات عقالی عرب و ماخذ اقتباس و استفاده آنان را شرح داده برای ایرانیها قسمت بیشتر را از جنبه تعلم قائل شده خصوصاً در ادبیات که اصلاً معتقد است که عرب از یونان بهیچوجه استفاده ادبی نکرده بیشتر استفاده او از دفاتر فارسی بوده است از آنجمله راجع به عتابی شاعر عصر ادبی عباسی میگوید که چند سفر بمرورفته و از کتب یهلوی که در کتابخانه آنجا بوده بنا بر اظهار خودش استفاده های زیاد نموده و این اقدام را در برابر استعجاب سائلانی موجه باین نکته کرده (هل المعانی الافی کتب العجم) و ماخذ احمد امین در این حکایت روایت ظیفیر است بضبط تاریخ بغداد و احمد امین معتقد است که آثار فکر فارسی در اشعار این شاعر هویدا است.

باید دانست که منسوخ شدن بقیه السیف کتب فارسی و یهلوی بیشتر مربوط بهمین ترجمه ها و تحویلات بزبان عربی است که بعد از ترجمه اصول بکلی منسوخ شده است حتی برای استفاده فارسی زبانان زیرا اشخاصی که خواندن و نوشتن می دانستند خود را ناگزیر از آموختن زبان عربی و تبحر در آن دیده دیگر احتیاجی بکتب قدیمه نداشتند و افتدادر پارسی زبانان در زبان عربی در آن عصر بقدری است که از خود اعراب جلو افتاده و صرف و نحو و لغت و معانی بیان و بدیع برای زبان

(۱) مؤید این نظر آنست که در قرون اولی اسلام اشعار بادیه که گوینده آن اعراب بدوی

بوده بیشتر مورد قبول یافته است.

عرب ترتیب داده یارده از آنها در قبایل عرب باستقراء لغت مشغول و شاخه های مختلف زبان عربی را فرا گرفته و قاموس جامع از آن تدوین میگردند و از اینجاست که زبان عرب دارای وسعت لغت شده چون الفاطی برای معانی مخصوص در يك لهجه بوده و در لهجه قبیله دیگر الفاطی دیگر و بعد از جمع لهجه های مختلف اینگونه الفاظ جزء مرادفات شده و نظر این اشخاص معطوف باین بوده است که از طرفی بواسطه دانستن زبان عربی مقامات دولتی را اشغال کنند و از طرف دیگر وسیله داخل کردن افکار خارجی در جامعه عربی از خشونت و بدآوای عربی کاسته و عرب را بحضارت و آداب ملل متمدنه آشنا سازند و نتیجه این کتابتها و این تألیفات تحول و تطور فکر عربی شده عرب دوره عباسی هیچ ربطی بعراب عصر اموی نداشت هم از جهت زندگانی اجتماعی و هم از جهت تفکرات علمی، و دربار خلافت بیشتر از هر مقامی مظهر این تجلیات بوده بقسمی که دارمستتر و بسیاری از مستشرقین ناقد و مطامع خلفاء اولیه عباسی را ساسانیهای اسلام نامیده اند.

شعراء این عصر از قبیل بشار، ابو العتاهیه و ابو نواس از نژاد فارسی و منادی انقلاب شعر عربی بوده اند زهدیات و مواعظ ابو العتاهیه و تغزلات هتا کانه و خمریات ابو نواس هر دو در مقام خود شاهکار و برای خلف نمون و سرمشق محسوب است چنانچه اسلوب کتابتی این مقم نیز دستور و سرمشق نثر عربی قرار گرفت.

مؤلف کتاب غرائب الغرب از فضالی معاصر سوریه مینویسد اسلوب بلیغ و در عین حال ساده و روان و خالی از تکلف این مقم قرنها رایج بود تا اینکه عماد کاتب اصفهانی بسجع متکلفانه خود زبان عرب را خراب کرد و مجدداً سید جمال الدین در مقام اصلاح آن برآمده و اسلوب این مقم را تجدید و احیا کرد.

معمربن مثنی (ابوعبیده شعوبی) که از نژاد فارسی است در عصر هارون بتدریس ادبیات عربی اشتغال داشت و بیشتر جوانان عرب با او مراجعه میگردند و طرز تدریس او را از جنبه معانی دقیقه براصعبی که عرب بود مزیت می نهادند.

دلیل دیگر اینست که شهر جندی شاپور (۱) که در ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم و پذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان و مدرسه و مؤسسات علمی آن شهر شهر پایدار ماند در عصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصور پیدا کرده بود محتاج بطبیعی حافظ شد بواسطه قرب بغداد بجندی شاپور مشاوران ایرانیش راهنمایی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بخت یشوع رئیس بیمارستان در نتیجه احضار به بغداد آمده خایفه را معالجه کرد و او و خانواده اش تا چند پست جزء اطباء مخصوص دربار بوده و پایه بنای طب عربی را گذاشتند اولین یرتوی که در طبیهیات و طب و علوم عقابیه بر دربار عباسی ناپید ازین روزنه بوده است و معاموم است که جندی شاپور از شهر های درجه دوم ایران بوده و دلیلی ندارد بر اینکه يك شهر درجه دوم مزیت هائی بر پایتخت و شهر های بزرگ دیگر داشته باشد البته از اینگونه مؤسسات در سایر شهرها هم کمابیش به نسبت زیادی نفوس و وسعت عمارت بوده که در نتیجه ترك تازی تازیان نابود گردید.

(۱) جندی شاپور از بنا های شاپور اردشیر و بنا بر توصیف یاقوت خیابانهایش شطرنجی بوده که هشت خیابان از هشت خیابان دیگر تقاطع می نموده خرابه های آن نزدیک صالح آباد دزفول است.

اینجا لازم است که يك شبهه سطحی را مرتفع کنیم و آن اینست که ترجمه کتب عربی در قرون وسطی بزبان لاتینی در نظر ناقلین اولیه اروپائی که تعمقی در اوضاع شرق نداشته محصول فکر عرب تصور شده و بعد ها که تحقق در اوضاع شرق فن مخصوصی را در جامعه علمی اروپا تشکیل داد و مستشرقین دقیق و کجکاوی پیدا شدند معلوم شد که بیشتر این تالیفات محصول فکر ایرانی و مؤلفین دانشمندان و علمای ایران بوده و اگر فلسفه اسلامی را از لحاظ مؤلفین تجزیه و تحلیل کنیم سهم ایران قسمت بیشتر را تشکیل میدهد و این مسئله بقدری مسلم است که امروز جز متعصب یا جاهل منکری ندارد و تصور میکنم که موقع اظهار عقیده رسیده باشد که یایه معلومات ایرانیهای باستان تاچه اندازه بوده و بنابر این گفته میشود: که ایرانیها بعد از ورود بسر زمین ایران در هیئت و نجوم و فلسفه اقتباساتی از ملل مجاوره خاصه با بل نموده و همین اقتباسات را هم یونانیها گردانند ولی فرق فاحشی در بین است که یونانیها بصرف ترجمه و آموختن ماحضر قانع نبوده اجتهاد و تحقیقات زیاد کرده و ناقص را بالمسببه کامل ساخته اند و اگر کسی بگوید که ایرانیها معلم یونان بوده بالااقل با یونان هم دوش بوده اند تصور میکنم که بر خطا رفته و نلو نموده باشد و در عین حال تأثیر افکار ایرانی در اسلام در معلومات عرب بسیار مهم حتی در حدیث و تفسیر مؤلفین ایرانی از قبیل بخاری و مسلم و سایر مؤلفین صحاح مرجع عرب بوده اند و این مسئله ضعف استعداد عربی را می رساند اما اینکه ادبیات فارسی و شعر فارسی از چه ناحیه از طرف چه قومی تجدید و چه اشخاصی مروج آن بوده اند گفته میشود بعد از استیلاء عرب جنوب و غرب ایران بواسطه قرب بسواد که مرکز اردو های عربی و دو شهر غربی در آنجا بوجود آمده بود بنام بصره و کوفه و آن دو شهر رابطه بین حجاز و شام و از طرفی و ایران آن روزی از طرف دیگر واقع شده اختلاط و تماس عرب در آنجا با فارسی زبانان بیشتر بوده کاملاً تحت نفوذ عرب در آمده و عنصر ایرانی در عصر اموی فقط حساب و دفتر داری و جمع مالیات را عهده دار بود که آن را هم حجاج که دشمنی شدیدی با عنصر غیر عربی بلکه با نوع انسان داشت و در عین حال عرب متعصبی بود از ایرانیها سلب نموده و کاملاً خاتمه بحیات سیاسی ایرانی های آن قسمت داد اما مشرق ایران خراسان آن روزی با یهنآوری که داشت بواسطه بعد از کانون ملی عرب علی رغم مهاجرت عظیم اعراب بآن نقاط عصیت و غیرت غربی برای حفظ زبان مادری اظهار می داشت چنانچه ترسخی در تاریخ بخارا آورده اهالی بخارا باین شرط اسلام را پذیرفتند که نماز را بزبان پارسی بر گذار کنند و شاید روی همین احساسات بوده است که ابوحنیفه پارسی زبان امام اعظم عامه و بانی اولین شالوده قیاس و اجتهاد در اسلام خواندن نماز را بیارسی تجویز کرده و چنانچه قبلاً گوئزده شد استقلال زبان ملازمه تامی با استقلال ملی دارد روی همین اصل خراسانی ها هیچوقت اعراب را آسوده نگذاشتند در تمام مدت سلطنت اموی خراسان و کرگان در مقام نهضت و استرداد استقلال خود و از همین لحاظ است که دعوات بنی عباس سر زمین خراسان را برای افشاندن تحم داعیه خود مستعد و مناسب دیدند و دعوت را از آنجا شروع و بالاخره افواج خراسان در ابتداء عربی را که در آنجا ساخلو بود مغلوب و منکوب و در مقام مطارده آنها از حلوان تجاوز و بالاخره آخرین بازمانده مروان را در شام نابود کردند خاتمه بدولت عرب دادند و این مسئله علاقه اجباری عباسیه را بخراسان الزام نمود و از طرفی هم عرب را دشمن خود دانسته با تمام قوی سعی میکردند که اعراب را در کارهای دولتی دخالت ندهند در عصر مامون و اقامت او در مرو چهار نفر فرزندان سامان خدای بنام احمد و اسد و ایاس و یحیی که تازه بدین اسلام آمده بودند بشاره

خلیفه بحکومت فرغانه و چاچ و هرات و سمرقند منصوب شدند این اشخاص که نسب خود را به بهرام چوبینه می‌رساندند (۱) حب‌مایت در کمون آنها بوده و بواسطه حسن سیاست و ساواک مقامات آنها همیشه با تغییر والی کل خراسان یا حدوث انقلابات و حوادث محفوظ بود و بالاخره طول مدت ریاست و محدود شدن این حکومت موروثی در دوره بعد بدو نفر فرزندان احمد (اسمعیل و نصر) زمینه پادشاهی آنها بر خراسان و کرمان و قسمتی از عراق مهیا شد و آنچه را که نیای بزرگشان بهرام چوبینه با خون دل نتوانست بدست آورد برای نواده هایش میسر گردید و باید دانست که انقلابات و حوادث و تند روی امرای دیگر که اصلاً منکر خلافت عباسی بوده و تشکیل امارت زبدها در طبرستان و کرگان که ضلالمعی جدی بنی عباس بودند در بار خلافت را ملزم می‌ساخت که برای حفظ موازنه رعایت خاطر سامانیها را بنماید و باین نتیجه همت عالی این خاندان با استیلائی که پیدا کرده بودند تقریباً آنا را نقطه مقابل خلفا قرار دادند و نفوذ خلافت در آن قسمت از مملکت عبارت از تقدیم نام خلیفه در خطبه بوده و مقام خلافت با استفاده که از آنها می‌گردد قانع بوجود آنها باقی مدعیان را نهدیدیم نمود (پادشاهان سامانی مثل باقی امراء ایران از خلیفه لقب نمی‌گرفتند و خود القابی برای خود اتخاذ کرده بودند از قبیل سعید رضی منصور). چون سرزمین خراسان بطوریکه گفته شد بجهت زبان و ماییت علاقه شدیدی داشت و پادشاهان سامانی هم چنانچه گفته شد بسابقه نژادی خود علاقه و استظهار داشته بترویج نظم و نثر فارسی کوشیدند چنانچه تاریخ طبری و تفسیر طبری را باعمی وزیر منصور بن نوح سامانی بزبان فارسی نقل نمود و شعراء اولیه فارسی بدون اینکه تاریخ شعر یا اول شاعر را بتوان معین نمود در زمان آنها پیدا شده و در کتب حمایت آنها زیست می‌کردند چنانکه استاد شهیدرود کمی، دقیقی، ابوشکور و نظائر آنها از عنایت این خانواده بهره‌ور بودند و باید دانست که تنها نظم و نثر فارسی منظور نظر سامانیها نبوده بلکه در ترویج علوم و معارف عقابیه هم سعی بوده‌اند که با بجا، عظیم بخارادر تواریخ مشهور است و نتیجه علم دوستی و دانش پروری این خانواده سبب شد که تطور و ارتقاء علمی بزرگانی مثل ابن سینا و ابوریحان بیرونی را بیرواند و شاعری مثل فردوسی را با شاهکار جاودانیش بجهانیان عرضه بدارد در هر حال زبان ادبی فارسی امروزی و معارف آن مرهون غیرت و نشاط و همت اهالی خراسان و بالاخره مر بوظ بمساعی جمیله خاندان سامانی است چون کتاب خدای نامه که حاوی داستانهای باستانی ایران و تاریخ ساسانی بوده سند تاریخی و یادگار عصر جهانیانی ایرانیان شهرده میشد نظم آن همواره منظور نظر گویندگان وطن پرست بوده و چند نفر قبلاً از استاد طوس بنظم آن پرداخته ولی معلوم نیست تا چه اندازه موفق شده بودند تا اینکه دقیقی که در کتب سامانیان میزیسته باین کار مبادرت نمود و او هم بواسطه کشته شدن در اوایل جوانی موفق بانجام این مقصود نشده و تقدیر انجام این نیت عالی و اجراء این امر مشروع ملی را برای استاد طوس ذخیره ساخته و عشق به احیاء آثار بزرگان باستان و تجدید خاطر طریقه ملی داشتن و معلومات عالی و طبع خداداد سبب شد که سکه جاودانی بنام شاعر بزرگ ایران زده شود بنابراین فردوسی در اوقاتی که هنوز حکومت سامانی روی کار بوده است بنظم شاهنامه شروع و حسین بن قتیبه والی طوس باین کار نظر مساعدی داشته و کمک‌های مالی بفردوسی مینموده است و افسانه مشهور که بامر سلطان محمود فردوسی بنظم شاهنامه پرداخته است بکلی برخلاف واقع است و فکر عرضه داشتن کتاب بعد از اتمام آن شاید بدون مقدمه

(۱) برای نسب آنها بکامل التوازیخ این اثر در آثار الباقیه ابوریحان رجوع شود

بوده و ظاهراً در موقعی این فکر خطور نموده که خواجه ابوالعباس اسفراینی بوزارت منصوب بوده و این دستور یاک رای وطن پرست مروج ادبیات پارسی بوده است و دفاتر دیوانی و دیوان رسائل در زمان او بفارسی نوشته میشده و حقیقتاً مصداق این شعر فردوسی است .

یکی یاک دستور پیشش بیای      به نیک و بد شاه را رهنمای

متأسفانه در خلال این احوال احمد بن حسن میمنندی که به پیروی صاحب بن عباد نوشتن بزبان عرب را فضل و هنر میدانسته بوزارت منصوب و در بدو امر بتمام قلمرو محدودی امر داده است دیوان را بعبری انتقال داده دفاتر فارسی را متروک سازند و معلوم است که چنین وزیری علاقه بزبان فارسی و شعر فارسی نداشته و سلطان محمود هم آنقدرها که درالسنه و افواه دایر است ترویج اشعار فارسی در نظر او مستحسن نبوده است و دلایل این امر بسیار و برای ضیق مقام مختصری از آن نگاشته میشود. سبکتکین بطوریکه بیهقی مورخ درباری غزنویها اشاره نموده غلامی ترک بوده است که برحسب اتفاق به البتکین فروخته شده و چون البتکین در غزنه از طرف سامانیها حکومت داشته و حوادث خراسان و اختلافات امراء و قیام دیالمه و تضر بیاتیکه برای ضعف سامانیها میگرداند البتکین را بخیمال عصیان و قطع رابطه با دربار بخارا نموده بدین لحاظ غلامان زر خرید را دور خود جمع میکرده که بوسیله آنها در مقام مدافعه باشد و بالاخره لوی استقلال برافراشته و غزنه و نواحی آن را مالک شده و چون سبکتکین آدم خوش نفس و باهوش بوده است رفته رفته بر سایر همکمان پیشی گرفته بطوریکه بعد از مردن البتکین جانشین مخدوم بی وارت خود میشود گرفتاری سامانیها و حسن خاق و مروت و مردم داری سبکتکین سبب تحکیم موقع او شده و بر نواحی مجاور هم مستولی میشود تا اینکه حادثه هجوم بغراخان به بخارا و عصیان ابوعلی پسر سیمگور و فائق بر ضد امیر نوح ضعف دربار بخارا با حزین مرحله میرساند لاجرم در نظر امیر ممتل میشود که از سبکتکین برای خوابانیدن شورش فائق و پسر سیمگور استمداد نماید سبکتکین این دعوت را اجابت و با سپاهیان غزنه بکمک امیر نوح شتافته شورشیانرا مغلوب و منکوب مینماید بیاداش این خدمت محمود از طرف امیر نوح بولایت خراسان منصوب و بلقب سیف الدوله مفتخر میگردد و محمود که مرد جاه طلبی بوده است ساطهٔ بر خراسانرا مقدمهٔ رسیدن بمطامع دیگر قرار داده و بعد از سپری شدن زندگانی نوح باخلف بغراخان سازش کرده ماترک سامانیان را بین خود تقسیم مینماید اینکه عده ای شعراء در دربار محمود جمع شدند برای این بوده است که محمود برای جنب افکار مردم و قبول عامه نشر مدایح خود را لازم میدانسته و از این لحاظ بشعراء مدیحه سرا اقبالی داشته و شعر را آلت سیاست قرار داده چنانچه عنصری که مقدم بر سایر شعراء درباری بوده و بیش از همه بمدح او پرداخته یکجائی هم از این تصنع اظهار افسردگی و ملال نموده است آنجا که میگوید :

دانش و آزادگی و دین و مروت      اینهمه را بندهٔ درم نتوان کرد

تاریخ محمود مشتمل است بر قضایای بسیار فجیع از قبیل قتل ۱ دانشمندان و سوزانیدن کتابهای شیعه و اسماعیلیه و یک چنین کسی که زندگانی داخلش پر از ارتکاب ملاحی و مناهای است و در عین حال بت شکن و مجاهد هم هست ناچار است از اینکه تعصب خشک را ظاهراً باقصا درجه

(۱) قضیهٔ قتل تاهرتی سفیر خلیفهٔ علوی مصر را با محمود عتبی در تاریخ بیهقی در آورده

و معلوم است که قتل سفیر غیر مستحسن است و ارقدم الامام کمتر کسی اقدام بچنین کار ناستود. ای نموده حتی آتیلا و چنگیز خان هم سفرا را مامون میدانسته اند .

رساند و آنچه که در انظار کوتاه نظران تماس با این منظور دارد در نظر او مطلوب نبوده و بالعکس بمحو آن میکوشیده است .

برای توضیح مطلب لازم است نظر اجمالی باوضاع دینی آن عصر بیندازیم تقریباً از اواخر عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس يك دسته در اسلام پیدا شد بنام سنی خالص که فقط پیرو ظواهر آیات بوده و جبر و تجسیم و تشبیه و رؤیت الله و قدمت قرآن از اصول عقاید آنها بوده و در مقابل اینها فرقه های دیگر از متکلمین شیعه و متفکرین اسلام از معتزله و اسماعیلیه و غیره بوده اند. قبل از محمود شخصی بنام محمد بن کرام در خراسان منادی عقاید حشویه پیدا شد و عده ای هم پیرو او شدند نفوذ این طایفه مربوط بحمايت دولت و مبنی برسوء ظنی بود که دربار غزنه نسبت بسایر طوایف داشت از لحاظ سیاست چه دیلمیها شیره علاوه اسماعیلیه تابع علویین مصر و مغضوب خلیفه و رعایت خاطر خلیفه هم منظور نظر سلطان محمود بود باین وسیله میخواست بغداد را تسخیر کند و گاهی هم سودای تسخیر مصر و برانداختن خلفای فاطمی را در دماغ خود می پروراند ازین لحاظ افکار آزاد یا آنچه مخالف مذاق حشویین باشد پسندیده خاطر او نبود و معامول است که با وزارت احمد بن حسن و بیعلاقگی خود سلطان عرضه داشتن شاهنامه بموقع نبوده و در همانوقت برای معارضه با شاهنامه کتابی بنام عمرنامه در غزنه تالیف شده است. شبلی نعمان از اساتید معاصر در کتاب نفیس خود راجع بادبیات فارس اشاره ای باین کتاب نموده و ظاهراً نسخه از آن درهند موجود است ظاهراً مندرجات عمرنامه چنانچه از اسمش پیداست شرح و بسط فتوحات عرب در ایران و امارت و ذلت ایرانیان امت بدست اعراب بعبارت اخری و ازگون شدن تخت شاهنشاهی و استوار شدن تخت منبره. این است که شاعر طوس در دربار غزنه کام روا نشده و حفظ چانرا غنیمت والعود احمد را خوانده و تا ابد محمود را بکوتاه نظری معروف عالمیان نموده و قضیه پشیمانی سلطان محمود و فرستادن صله فردوسی باید از موضوعات شعرا باشد که خواسته اند برسانند که بالاخره صله شاعر چیزی نیست که از آن صرف نظر شود و حتما دادنی است باید داد قریبۀ بر این مطلب اینست که عروضی سمرقندی که نخستین کسی است که این حکایت را آورده موضوع کتابش ترویج از چهار صنف است که بزعم او دولت ها و پادشاهان بوجود آنها محتاج میباشند « شعرا، اطبا، منجمین و دبیران » و برای خود در تمام این فنون سهمی قرار داده است باری بی رغبتی محمود و کرامیین بشاهنامه دلیل عدم اقبال دیگران نشده و روز بروز بر شهرت این کتاب و اقبال عامه افزوده بقسمی که همان عروضی مینویسد در حین که علاءالدین غوری حمله بفرنین برد و عمارات محمودی و مسعودی را خراب کرد بدخواندن شاهنامه از حفظ اشتغال داشت و ابن اثیر « نصرالله ابن محمد بن محمد بن عبدالکریم موصلی برادر ابن اثیر مورخ » شرحی در آخر کتاب مثل سائر راجع بشعر عربی و اینکه قابل نظم حکایات و قصص نبوده ایراد و بالاخره میگوید ایرانیها در این قسمت شعر بر عرب مزیت و برتری دارند و شاعر فارسی میتواند کتابی را از اول تا آخر در قالب شعر ریخته بدون اینکه نقصانی در فصاحت آن یا باخالی در بلاغت آن راه یابد چنانچه فردوسی همین کار را نسبت بنظم شاهنامه نموده و اتفاقاً فصیحی فارسی زبانست بر اینکه در زبان آنها فصیح تر از شاهنامه کتاب دیگری نیست و بالاخره میگوید وهو قران القوم و چون تالیف کتاب مثل سائر تقریباً در نیمه قرن هفتم است معلوم میشود در ظرف دو قرن و نصف شاهکار جاودانی فردوسی در تمام ایران شایع و منتشر بوده است و با اینکه هر طبع در آن زمان نبوده و مبالغه خطیر اجرت کاتب تجملی بوده است بر طالبان کتاب مملک ه و وطنان فردوسی

در تحصیل آن رنج میبرده و از بذل مال در بیخ نداشته بلکه بجان می‌خریدند بعکس پاره‌ای از جوانان امروزی که متأسفانه نه بنوروز معتقدند نه بعاشورا و تمام شئونات ملی و معاصر تاریخی در نظر آنها بقدر يك پردۀ سینما ارزش ندارد و این اقبال که امروز از طرف بسیاری میشود مرهون نظر بلند همت والای ذات اقدس همایونی است که با همه گرفتاری که بعمران و آبادی يك مملکتی که قرن‌ها رو بوبرانی رفته‌است باز توجه بعمران جشن فردوسی در بیخ نفرموده ايكاش فردوسی در آن هنگام تاثر و تاخامی میدانست که روزی بیاید که شاهنشاهی عظیم و توانا بجبر کسر خاطر از پرداخته‌ها و جشن سال‌ها را از تولدش را بریا و عمارت و مقبره‌اش را بنفس نفیس افتتاح میفرماید و این افتخار نه‌تنه برای فردوسی است بلکه تمام علاقه‌مندان بعلمیت استقلال ایران ازین حسن عنایت شاهنشاه مباحی و مفتخر و سیاس‌گذرانند جان‌نثار هم بنوبت خود باین شعر مترنم است :

اگر مملکت را زبان بایدی      ثنا خوان شاه جهان بایدی

برای اینکه هم وطنان بدانند که تا چه اندازه قصور و غفلت در اینگونه امور مایه بدنامی يك ملت ودلیل عدم رشد جامعه‌است حکایت ذیل را که فاضل محترم آقای میرزا محمدخان قزوینی در حواشی چهارمقاله طبع لیدن نگاشته‌است بنظر خوانندگان میرساند .

« انجمن عمر خیام از مرحوم ناصرالدین شاه خواهش کردند که مقبرۀ عمر خیام را مرتب نماید مستر اد مندگر در مهمانی سالانۀ انجمن مذکور در سال ۱۸۹۷ بطور مزاح در ضمن نطق خود گفت اعلیحضرت پادشاه ایران به اعضای محترم انجمن عمر خیام که در پای تخت اعلیحضرت ملکه انگلستان و امپراتریس هندوستان منعقد است سلام میرساند و مراحم ماوکانه و عواطف شاهانه خود را نسبت باعضاء محترم اظهار داشته در ضمن خاطر نشان ایشان می‌فرماید که مقبره هریک از شعراء مملکت مرا خواسته باشید مرمت و سفیدکاری کنید حاضر و باختر شاست ولی مخارج آن باید از کیسۀ خود اعضای انجمن باشد » اینک سی هفت سال از آن روز گذشته به نمایندگان انجمن خیام که باین کشور میانند بچشم خود می‌بینند که بلند نظری اعلیحضرت همایونی نه تنها خطا و سهو ناصرالدین شاه را تصحیح فرموده بلکه لغزش و غفلت سلطان محمود دراهم جیبیره فرموده‌اند و بزرگترین تجلیل و تقدیری که ممکنست نسبت بشاعری گذشته بشود مجری می‌نمایند و بقانون الناس علی دین ملوکهم آن دسته از ملت که لاابالی در حفظ شئونات ملی بود بعد از این دل بستگی به معاصر دیرین داشته بیروینات مقدسه همیونی خواهند بود .

اما راجع به ارزش علمی و قسمت ادبی شاهنامه بیان بنده قاصر است که عرضی بنمایم و شاهنامه يك دریای پهناوری است که برای بیرون آوردن گوهرهای نفیسه آن مدهای طولانی لازم است و مرابیت و پشت کار طولانی می‌خواهد و معلومات زیاد و امتال بنده را چنین لیاقت و توانائی نیست ولی همینقدر مختصری گوشزد میشود که شاهنامه علاوه بر اینکه داستان‌های ملی و پاره‌ای حوادث تاریخی را مشتمل است و روح حماسی را تهییج مینماید و ملت را به پاس شرف تاریخی و مجد دیرینه جسور در اقدامات خطیر مینماید حاوی بندها و حکمت‌های نغزهم هست و اینگونه اشعار متفرقه آن بقدری زیاد است که اگر جمع شود از بوستان شیخ سعدی بشتر میشود و پیداست که شیخ اجل مراجعه زیادی بشاهنامه داشته‌است .

ملاصدراى شیرازی فیلسوف معروف قرن ۱۱ هجری در مبحث وحدت وجود اسفار بد از ایراد ادله و براهین مثل اینکه از کتاب آسمانی شاهدهی بی‌آورد ببارت ذیل : ولنعم ما قال حکیم الشعراء بالفارسیه .



جهانرا بلندی و پستی توئی ندانم چه ای هرچه هستی توئی  
استدلال نموده و معلوم است که مثل ملاصد را حکیم منصفی بی جهت کسی را تقدیس  
نمی کند و علو مقام عامی فردوسی است که فیلسوف شیراز را باین تجلیل وادار ساخته است .

### مسلك و عقیده فردوسی

شعراء ایران غالباً برای امرار معاش شعر می گفته اند و اینگونه شعراء مدیحه سرا می باشند و طبعاً هر کدام وجدان و عقیده ای داشته اند از عمل خود ناراضی بوده چنانچه قبلاً اشاره ای به کراهِت، عنصری از مدیحه سرائی شد و شعراء با مسلك که برای ترویج عقیده مخصوص شعر گفته باشند انگشت نمانستند از قبیل سنائی ناصر خسرو و شیخ عطار موای سعدی حافظ و اگر خیام را از جزء شعراء حساب کنیم او هم در این ردیف است و استاد طوس همینطور که زماناً پیشی بر سایرین داشته از حیث رسوخ عقیده و استحکام ایمان بر دیگران مزیت دارد و از حیث زیادی شعر هم پیشی دارد و باصطلاح عرف شعراء مکرر و مجید است بتمام معنی اینک بشرح عقیده دینی و مسلك سیاسی او پرداخته میشود .

فردوسی يك نفر شیعه منور الفکری است که دیانت اسلام را در ضمن تشیع معتقد است و مسلمان بودن او منافاتی ندارد با مخالفت او با اعراب فاتح و از این جهت اشکالی نیست و اگر صاحبان عقیده سطحی چنین تصور کنند که مسلمان نمی مقتضی است که بنظر موافق با هجوم عرب ایران نگریست دلائل زیادی بررد این توهم و رفع شبهه است که بشرح آن پرداخته میشود

بدیهی است که اسلام از لحاظ سیاسی جهاد را بر پیروان خود فرض و پیروان سایر مذاهب را باستثناء مشرکین جزیره العرب بین قبول یکی از سه امر مخیر کرده است گفته شد با استثناء مشرکین جزیره العرب معنی این استثناء این است که اسلام مسلمین جزیره العرب را ملازم کرده است به پذیرفتن اسلام و دیگر تقبل گزیت را در مورد آنها تجویز نکرده و در صورت بقاء بر کیش سابق خود و اقلوهم حیثاً و جد تموهم را اصل مسلم قرار داده و بر مؤمنین قتال با آنان را فرض کرده ولی در مقابل باقی ملل بطوریکه گفته شد یکی از سه امر را مقرر داشته است اول پذیرفتن دین و دخول در حوزه مسلمان و تمتع از تمام حقوق اسلامی دوم اداء و پرداخت گزیت سوم جنگ و در صورت اخیر بعد از غلبه تمام اموال آنها متعلق به بیت المال و نفوس آنها مملوک بوده و بعد از قبول اسلام هم از رقت خارج نمی شدید مگر اینکه مالک آن ها آزادشان سازد و معلوم است که ایرانیها در برابر اعراب گزیت را نه پذیرفتند و قبول دیانت هم نخست نکردند و کار بچنگ کشید و مغلوب شدند حالا باید دانست و فهمید این جنگها از نظر شیعه جهاد دینی محسوب و احکام آن در حق مغلوبین مجری است یاخیر ؟

اساس مذهب شیعه بر این است که خلیفه منصوص است از طرف پیغمبر و او علی است و آنان که در سقیفه بنی ساعده جمع شده و غیره را بر گزیدند از لحاظ عصیت با بنی هاشم بوده که بطوریکه عمر بعدها باین عباس گفته است عرب و یا بطور اخص قریش که عنصر اربستکریاسی عرب حجاز محسوب بوده میل نداشته از اینکه نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع شود و مطابق عقیده این خلدون رقابت و دشمنی دیرینه بین فرزندان بنی هاشم و عبد الشمس عامل حرمان علی (ع) گردیده است .

شیعه جهاد را مخصوص می داند بامر امام عادل منصوص از طرف پیغمبر یا وصی

منصوص او و چون که تاخت و تاز در خاک ایران بامر خلیفه منصوص پیغمبر نشده است اطلاق جهاد شرعی بر آن نمیشود و علاوه بر این اثیر در تاریخ خود این تکتنه را متعرض است که عمر قیادت و فرماندهی سپاهیان عرب را که مأمور فتح ایران بودند بحضرت امیر المؤمنین علی(ع) تکلیف کرد و مورد قبول واقع نشد و معلوم است که حضرت امیر (ع) در تمام مدت خلفاء ثلثه بر کنار و از مشارکت با آنان امتناع داشت. دلیل دیگر: اراضی سواد بنا بر قاعده مقتوح عنوة ملک مسلمین فاتح محسوب میشد و عمر با لحاظ اینکه عرب اگر بشغل زراعت بپردازد از جنگ باز می ماند عین اراضی را در تصرف زارعین و دهاقین باقی گذاشت در ازاء مال المقاطعه معین و بیع و شراء اینگونه اراضی جائز نیست و بطوریکه در تاریخ بغداد در جلد اول متعرض است حضرت امام حسین (ع) هنگام ورود بکربلا مقداری اراضی از دهاقین خرید و اگر عمل فاتحین مشروع بود خریداری جائز نمی بود و چون عمل امام حجت است بالهلازمه میرساند که فتح عربی فتح اسلامی و جهاد شرعی محسوب نبوده است

بنابر این فردوسی برخلاف عقیده مذهبی اظهاری نکرده و تنفر او از اعراب مهاجم منافاتی با استحکام مبانی ایمانی او ندارد و آن تخت منبری را که نگهیده است مطابق عقیده شیعه نگهیده بوده است ولی منبر حقیقی که امام منصوص زیب آن باشد در نظر او مقدس بوده است چنانکه خودش تصریح کرده است در ضمن اشعار :

همی خواهم از داور کردگار	که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامور نامه باستان	بمانم بگیتی یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد	زمن جز به نیکی ندارد بیاد
بدان گیتیم نیز خواهشگر است	که با ذوالفقار است و با منبر است
منم بنده اهل بیت نبی	سر افکنده بر خاک پای وصی

و بطوری که اشاره شد این منبر غیر از آنست که فردوسی از آن بیزار بوده است که گفته :-

کنون زین سبب دور دیگر شود  
سخن گفتن از تخت منبر شود  
اینک پس از اینکه معلوم شد مذهب فردوسی چه بوده بشرح مسلك او می پردازد :  
فردوسی در مرحله اول ایرانی است شاه پرست طرفدار درباری با جلال و شکوه و در عین حال داد گستر که قراء و ضعفا را رعایت کند و به درویش و مسکین و محتاج بی چشم نگیرد، پادشاه و سران سپاه غیور و طرفدار عظمت و قدرت دولت باشند، باج گذار دیگران نباشند عمران و آبادی در نظر دولت فریضه و مقدم بر همه چیز بوده دستور دانا در پیشگاه شاه با جرات او امر پر داخته و باندرز-های سو دمند شاه را بتکالیف ساطت یاد آور شود، دانشمندان را محترم شمارد و از مشاورت با آنها روی نه پیچد. پادشاهان ساسانی تمام این اصول را بی روی میکرده اند و در عهد جها نپانی قلمرو خود را از هجوم دشمنان خارجی مصون می داشتند، برای اینکه بدانند عرب چه مملکتی را فتح و خراب کرد و آبادی ایران در آن عصر تا چه اندازه بوده حکایت ذیل را از کتاب مدینه العرب نقل مینماید: زنی از بزرگان حیره بحضور سعد و قاص آمد و مجاوره او مایه خوشنودی سردار شد و او تکلیف کرد خواهشی نماید که حتماً مورد اجابت و قبول خواهد شد و بانوی مشارالیها بعد از اصرار طولانی سعد گفت خواهش دارم خرابه ای از خرابه های اطراف و کناف بمن دهید سعد گفت خرابه برای چیست هر قر به آبادی را که بخواهی در بیخ ندارم ولی مشارالیها

در تقاضای خرابه‌اصرار و وزید بعد از فحوص رسیدگی معلوم شد که در آن اطراف اصلا خرابه وجود ندارد آنگاه بانوی مشارالیها بسعد گفت غرض من این بود که بدانید این کشوری را که ما بشما می‌گذاریم کاملاً معمور است و هیچ ویرانه ندارد سعی کنید که بهمین حال نگاهش دارید. این خلدون مورخ و فیاسوف معروف در مقدمه خود مینویسد که مداین کسری با آن همه عظمت و وسعت عمارت چیزی نگذشت که بصورت ویرانه‌ای در آمد. ابن قتیبه مینویسد که در زمان حجاج خراج سواد (غرض بین‌النهرین است) کم شده بود و باو گفته بودند که در زمان خسرو انوشیروان عایدات این ناحیه چندین برابر بوده است. حجاج برای تکبیر زراعت امر داد که از کشتن گاو و خودداری شود و همان مؤلف مینویسد که چقدر حتمی می‌خواهد که آدمیان را فوج فوج اعدام کنند و گاوها را ابقاء، در صورتیکه وجود گاو در زراعت وقتی مفید است که زارعی هم باشد اعراب نان (۱) سفید را بجای کاغذ می‌شناختند و کافور را نمک می‌انگاشتند (۲) تیرهای عمارات عالیه را کتده ستون چادر از آن ترتیب میدادند سنگ‌های ستون‌های عمارات را شکسته در ساختن اجاق بکار میبردند. دیری نکشید که قصور عالی آشیانه بوم شد و مزارع سبز و خرم به بیابان‌های هولناک تبدیل گشت. مرزبانان و بزرگان بنده و برده شدند این رفتارهای ناهنجار و مظالم طاقت فرسا هر ایرانی باحسی را بناله در می‌آورد و در همان روزهای اول کینه عرب را در سینه خود می‌پروراندند. عنوان عرب مساوات بود ولی افسوس که بین خودشان هم این اصل رعایت نشده. تقلب و زور پایه سیاست و سیادت حکومت عربی بود چه نسبت بداخل و چه خارج جز اینکه به ایرانیها بیشتر از دیگران آزار و اذیت روا می‌داشتند چنانچه بگدا هم ساسانی می‌گفتند. بدیع‌همدانی دوست صاحب بن عباد و حریری هر کدام مقامه مخصوصی در این موضوع دارند در صورتیکه از ساسانیها غیر از یزدگرد کسی در هنگام فتح عرب وجود نداشت و از او هم نسلی در این سر زمین باقی نماند و قاهر خلیفه مخلوع عباسی کرازا در مساجد بغداد دست سؤال دراز می‌کرد (۳) و اقرب بصواب بود که بدیع مقامه عباسی ترتیب داده بود. باری این قضا است که فردوسی را بناله آورده و میگوید نهان شد زر و گشت پیدا پیشیز در اینجا بختم مقاله پرداخته از خداوند متعال خواستاریم که مدت‌های مدید سایه اعلیحضرت همیونی روحنا فداه را مستدام دارد که خرابیهای گذشته را اصلاح و چنانکه منظور نظر اقدس است مملکتی نیرومند و ملتی متحد و قوی تشکیل و تربیت فرمایند که هیچگاه دستخوش تظاول خارجی نشود.

(۱) ابن اثیر و مقدمه ابن خلدون

(۲) مقدمه ابن خلدون

(۳) تجارب الامم ابوعلی مسکویه و کامل ابن اثیر